

نگرشی نوبه مفهوم تروریسم بین‌المللی^۱

دکتر سیدعلی آزمایش^۲

الف- پدیده تروریسم دو خصوصیت دارد:

۱- تروریسم، یک پدیده اجتماعی است

جرائم و اعمال خلاف نظم عمومی در دنیا از بدو تشکیل زندگی اجتماعی، صورت می‌گرفته‌اند و مرتباً با تحول جوامع تغییر شکل و صورت می‌داده‌اند. هیچ زمانی نبوده که جامعه بشری از جرم خالی باشد. نقض قواعد اجتماعی، یکی از همراهان زندگی اجتماعی است. نباید فکر کرد که یک روز جامعه‌ی بشری به جایی می‌رسد که دیگر در آن جرم اتفاق نمی‌افتد، چرا که این امر امکان‌پذیر نیست، چون قواعد اجتماعی، قراردادی هستند و قواعد قراردادی نیز صد در صد تأیید جامعه را به همراه ندارند. اگر یک درصد هم مخالف با قاعده باشد، آن یک درصد قاعده‌ی اجتماعی را نقض می‌کند

۱- متن سخنرانی ایراد شده در تاریخ ۸۰/۸/۱۲ در دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه علامه طباطبائی.

۲- دانشیار دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران. www.cduub.ir

که آن نقض را از نظر حقوقی جرم می‌نامند.

پس جرم همپای اجتماع زندگی می‌کند و تغییر شکل می‌دهد و تروریسم هم یک پدیده اجتماعی است، یک پدیده انسانی - اجتماعی است. البته انسانی، نه به معنای اخلاقی، بلکه به این معنی که مثل هر جرم دیگر مربوط به انسانها در صحنه زندگی اجتماعی است.

۲- تروریسم یک پدیده حقوقی است

یعنی تعریف و مفهوم حقوقی دارد. ارکان تشکیل دهنده‌ی حقوقی و همچنین مجازات حقوقی دارد. این مجموعه پدیده‌ی حقوقی را شکل می‌دهد. وقتی یک پدیده‌ی حقوقی شکل سیاسی می‌گیرد و از چهارچوب حقوقی خود خارج می‌شود، در واقع به آن پدیده‌ی حقوقی ظلم شده است. اگر اجازه داده شود که پدیده‌ی حقوقی در چهارچوب حقوقی خودش مورد بررسی قرار گیرد، احتمالاً راه‌حل‌های کارسازتر پیدا خواهد کرد.

با این مقدمه، یعنی با این بررسی مفهوم تروریسم به عنوان یک پدیده انسانی - اجتماعی و بررسی پدیده‌ی تروریسم به عنوان یک پدیده‌ی حقوقی می‌خواهیم وارد مطلب شویم، تا محدوده مطالبی که مطرح می‌شود مشخص باشد و اگر انتقادی می‌شود، معلوم باشد که از چه باب است.

ب- ضرورت داشتن نگرشی نو به مفهوم تروریسم بین‌المللی

در این باره مطلب جدیدی نیست، بلکه نگرشی نو به مسئله داریم. همیشه تروریسم بوده، با آن مبارزه می‌شده، و نگرشی نسبت به آن وجود داشته، ولی در حال حاضر اتفاقاتی افتاده که نوع نگرش ما باید با توجه به آنها تحول پیدا کند.

چرا نگرشی نو ضرورت دارد؟

علت اصلی اینکه به نوع دیگری باید به تروریسم نگاه کرد، و به اصطلاح مباحثه کنندگان در صحنه سیاست باید فرائت دیگری از تروریسم داشت، این است که موارد

تروریسم زیاد و متنوع شده‌اند، و این افزایش نگران‌کننده است. از دهه‌ی ۹۰ به بعد میزان موارد تروریسم (نرخ ارتکاب تروریسم) در جوامع انسانی بالا رفته است. وسایل و شیوه‌های جدیدی در تروریسم و در انجام تروریسم مورد استفاده قرار گرفته، آثار و نتایج اعمال انجام شده بسیار وسیع و مخرب بوده‌اند و بالاخره در کشورهای مختلف دنیا پدیده‌ی تروریسم ظهور پیدا کرده است و حتی در کشورهایی که قبلاً با یک چنین پدیده‌ای رو به رو نبوده‌اند، این عوامل باعث شده است که نحوه‌ی سابق برخورد با تروریسم کافی برای جوابگویی به این پدیده نباشد. در واقع ضرورت پیدا کرده که:

اولاً- جوامعی که به این پدیده آشنایی نداشتند با آن آشنا شوند.

ثانیاً- جوامعی که گرفتار این پدیده بوده‌اند، نوع نگرش خود را عوض کنند.

ثالثاً- و از همه مهمتر- عکس‌العمل از حد جوامع به طور پراکنده تجاوز کند و یک

عکس‌العمل جهانی یا بین‌المللی در برابر این پدیده به وجود آید.

بخش اول- بررسی مفاهیم کلاسیک

پدیده‌ی تروریسم یک مفهوم کلاسیک دارد. در این باره عهدنامه‌هایی نوشته شده و همچنین برخوردهایی در قالب جرایم مختلف در قوانین با محتوای عملیات تروریستی منعکس است. قدمت این پدیده به اندازه‌ی قدمت جوامع انسانی است، یعنی مسئله‌ی جدیدی نیست، بلکه جدیداً تنها شکل آن عوض شده است.

به نظر غربی‌ها، یکی از سر سلسله جنبانان تروریست حسن صباح است. در کتاب جرائم بین‌المللی منتشره از سوی سازمان پلیس بین‌المللی مبحث تروریسم به صورت امروزی، یعنی تروریسم سازمان یافته را با نام حسن صباح شروع کرده است.

پس لازم است ببینیم تروریسم یعنی چه؟

ترور یعنی وحشت و تروریسم یعنی ایجاد وحشت. یکی از بهترین تعاریفی که می‌توان برای آن ارائه کرد همین است. ما در زبان فارسی می‌نویسیم تروریسم، به عنوان مثال می‌نویسیم فلانی را ترور کردند (یعنی کشتند)، اعمال تروریستی انجام شده (بمب

منفجر شد) اما ماهیت چیست؟

ماهیت این اعمال ایجاد وحشت است. تروریست مرتکب ایجاد وحشت در جامعه می‌شود، نحوه‌ی عمل او این گونه است که مثلاً باید آدمی را بکشد، محلی را منفجر کند، این نحوه‌ی عمل یک تروریست است، و اما ایجاد وحشت، ماهیت تروریسم است.

اگر می‌خواهید یک عبارت در کتب و سوابق در مورد تروریسم پیدا کنید، بروید سراغ محاربه. ما محاربه را در قوانین جدید خراب کرده‌ایم. ولی اگر معنا و تعریف محاربه را از فقه، نه از قانون مجازات در بیاوریم، آن گونه به آن نگاه کنیم که فقها به آن نگاه کرده‌اند، می‌بینیم که بهترین معادل تعریف تروریسم را می‌دهد.

دست به اسلحه بردن برای ایجاد وحشت، این یعنی تروریسم، یک تروریست هم می‌گوید: دست به اسلحه می‌برم تا جامعه را بترسانم، اسلحه را به کار می‌برم، انفجار ایجاد می‌کنم، آدم می‌کشم، الا آخر...

تروریسم در مرحله‌ی اول عبارت است از دست به اسلحه بردن، متوسل به سلاح شدن برای ترساندن اجتماع. این مفهوم کلاسیک که به تدریج در حقوق بین‌الملل هم وارد شد و از سال ۱۹۳۷ به شکل عهدنامه‌ای بین‌المللی در آمد، در طول زمان ادامه یافت و تحولی نیز در این مفهوم و عکس‌العمل‌های نسبت به آن حاصل نمی‌شد. تا دهه‌ی ۹۰ هیچ تحول جدی در این مفهوم یا در عکس‌العمل‌های نسبت به آن به چشم نمی‌خورد. اما دهه‌ی ۹۰ از نظر تروریسم، دهه‌ی خطرناکی است، عملیات تروریستی در دهه ۹۰ گسترش چشمگیری پیدا می‌کند. فشارهای وارده بر اجتماعات مختلف در صحنه‌ی سیاست بین‌المللی، عکس‌العمل‌هایی را ایجاد می‌کند که در قالب تروریسم قابل طبقه‌بندی هستند.

انفجارهای متعدد در شهرهای متعدد اروپایی - آمریکایی از این دهه شروع شد، دهه‌ی ۹۰ به عبارتی دهه‌ی شکوفایی تروریسم است، و این تروریسم ریشه‌های خارج از آن کشورها دارد، لذا این دهه، دهه‌ی شکوفایی تروریسم بین‌المللی است. مفاهیم تروریسم و مفاهیم عهدنامه‌ای و این وحشتهایی که جدیداً ایجاد شده، باعث

شد که قانونگذاران عادی کشورها این مفهوم را در کنار سایر مفاهیم، وارد قوانین کیفری خود بکنند. یکی از جدیدترین قوانین در این زمینه قانون سال ۱۹۹۲ فرانسه است که از سال ۱۹۹۳ به اجرا در آمده است، که تروریسم را تعریف می‌کند، اجزاء و ارکان تشکیل دهنده و مجازات آن را بر حسب وسیله‌ای که در آن به کار رفته ذکر می‌کند و این جرم را به طور کلی از عنوان اجتماع مجرمانه جدا می‌کند، یعنی تفاهم برای ارتکاب جرائم، جرم جداگانه‌ای است که قبلاً هم وجود داشته است.

به عنوان مثال: باید این انفجار انجام شود، باید این وحشت ایجاد شود، اگر انجام شد عمل تروریستی انجام گرفته است. یعنی قالب این پدیده، قالب خاص خودش است. کشورهای اروپایی به تدریج این مفهوم را به صورت ماده‌ی قانونی در آورده و وارد سیستم قانونی جدید خود کرده‌اند.

علل و عواملی که باعث گسترش تروریسم شد در یک نگاه سریع به این کیفیت قابل تلخیص است که:

۱- در درجه‌ی اول تحولات شبکه‌های بین‌المللی مجرمانه را باید در نظر گرفت، مثل: شبکه‌های مافیایی، مافیا یک سازمان مجرمانه ایتالیایی بوده و هست، اما منظور از شبکه‌های مافیایی، آن مجموعه و اجتماع خاص نیست، بلکه منظور سازمانهای مجرمانه بین‌المللی هستند که اسامنامه دارند، یعنی مقررات داخلی دارند و سازماندهی شده هستند، مدیریت دارند، قواعد خاص خود را دارند و حتی محاکمات و مجازاتها در داخل سازمان انجام می‌شود، بزرگترین فعالیت اینها کسب درآمد است. معمولاً هم، معلوم است که شبکه‌های مافیایی در امور مجرمانه فعالیت می‌کنند و در نتیجه درآمدهایشان غیرقانونی است. این سازمانها توسعه پیدا کرده‌اند، نحوه‌ی عملکردهایشان تغییر پیدا کرده و حتی در داخل دولتها نفوذ کرده‌اند.

۲- در دهه‌های اخیر، ایدئولوژیهای برتری جو در سطح بین‌المللی، تروریسم را مورد استفاده قرار داده‌اند، سابقه این امر به زمانی برمی‌گردد که جهان دو قطبی نبوده، با

این وجود، این پدیده در حال توسعه است و یکی از عوامل آن توسل ایدئولوژیهای برتری جوست که در نقاط مختلف دنیا هستند، و از این شیوه استفاده می‌کنند.

۳- حمایت مستقیم یا غیرمستقیم یا دخالت مستقیم یا حمایت، یعنی دخالت غیرمستقیم دولتها در امر تروریسم است. حمایت و سازمандهی تروریسم و یا تأمین منابع مالی تروریسم، متأسفانه گاهی از طرف دولتها اتفاق می‌افتد و چون دولتها تواناییشان در این زمینه وسیع است، دامنه اعمال تروریستی هم با وسعت انجام می‌شود و هم موارد آن افزایش پیدا می‌کند.

۴- دسترسی به سلاحهای مخرب بر اثر فروپاشی همسایه شمالی کشور ما و پخش اطلاعات علمی مربوط به سلاحها، یکی دیگر از موجهاتی است که انجام تروریسم را تسهیل کرده و در نتیجه دامنه‌ی تروریسم را گسترش داده است.

۵- سیستم بین‌المللی حاکم بر دنیا که هدف اول آن جلب منفعت است و اینکه این منفعت از چه طریقی و از کجا جلب می‌شود، برای آن مهم نیست و اهمیت اسرار بانکی و حسابهای نمره‌دار (سوئیس بهترین مثال در این زمینه است) یکی از علل و عوامل تسهیل کار تروریسم و توسعه‌ی فعالیت تروریسم در دهه‌های اخیر بوده است.

امکان تطهیر پول از طریق سیستم بانکی و در بعضی از کشورهای دنیا که ضعف اقتصادی شدید دارند، بر این سیستم حاکم بانکی اضافه می‌شود، زیرا مسئله تطهیر پول به هر حال با سیستم‌های بانکی در ارتباط است.

۶- گسترش ابعاد استفاده از رایانه‌ها، سهل الوصول شدن تروریسم و عملیات تروریستی از راه دور، از طریق رایانه‌ها نیز از عوامل مؤثر هستند و گسترش رایانه‌ها به تروریستها این اجازه را داده که بدون نیاز به جابه جایی و تنها با نشستن در یک محل امن، عملیات تروریستی را هدایت کنند. عوامل دسته دهم با پانزدهم آنها این کارها را انجام می‌دهند و از بین بردن این عوامل هم تأثیری ندارد، چون مرکز در جای دیگری قرار دارد.

۷- قطعاً، آثار تک قطبی شدن جهان را در این امر نمی‌توان انکار کرد. ظلمهایی که به اضعاف مضاعف بعد از تک قطبی شدن جهان، خصوصاً به بعضی از اقوام وارد شده و

می‌شود، باعث شده که عکس‌العمل آنها که هیچ وسیله دفاعی از خود ندارند، در قالب عملیات تروریستی واقع بشود، این عمل موجه است، ولی تعاریف حقوقی که هنوز پا برجاست آنها را مصادق تروریسم می‌داند.

همانند عمل یعقوب لیث که موجه بوده و برای نجات مملکت و نجات مردم انجام می‌شده، ولی در قالب حقوقی معین جا نمی‌گرفته، عکس‌العمل این سلاهای مظلوم و عقب‌نگاه داشته شده و به جایی راه پیدا نکرده هم گاهی در قالب تروریسم خودنمایی می‌کند.

آثار این پدیده‌های جدید، این علل و عوامل در مسئله تروریسم را می‌توان تحت عنوان پدیده‌های جدید و تحولات مفاهیم تروریسم از دهه ۹۰ به بعد بررسی کرد.

بخش دوم- پدیده‌های جدید و تحولات مفاهیم

جرم انفرادی تروریسم تبدیل به جرم سازمان یافته و جرم جمعی شده، یعنی مصادیق تروریسم به صورت جرم انفرادی روز به روز کمتر می‌شود. مواردی از تروریسم که سازمان یافته و سازمان داده شده است، روز به روز افزایش پیدا می‌کند و این بک تحول جدی است. افراد قابل کنترل اند، ولی کنترل سازمانها مشکل و گاهی غیرممکن است، به خصوص اگر در داخل یک دولت شکل گیرند.

اعمال تروریستی در گذشته خشن بوده‌اند، ولی در حال حاضر محدود به این موارد نمی‌شوند، مثلاً: استفاده از میکروپ و گسترش آن در عمل تروریستی، عمل ظاهراً خشنی نیست، ولی آثار و نتایج آن شاید بیشتر و شدیدتر از آن اعمال خشن باشد. شکل اعمال تروریستی به تدریج تلطیف و از شکل خشونت مادی خارج می‌شود.

اشکال جدید یا عناوین جدید پیدا می‌شوند، مثل مفهوم تروریسم زیست محیطی، که در قانون کیفری فرانسه ۱۹۹۲ بعد از جنگ خلیج فارس و آتش زدن چاههای نفت و آلودگی محیط زیست، به صورت یک عنوان مستقل (تروریسم زیست محیطی) وارد قانون شد. از همین فیل است تروریسم اقتصادی، تروریسم فرهنگی. یعنی تغییر شکل

تروریسم از اشکال شناخته شده که شناسایی و سازماندهی و عکس‌العمل نشان دادن نسبت به هر کدام از اینها مدت زمان می‌برد. جوامع در برابر جرایم کند حرکت می‌کنند، در حالی که سازماندهی جرم تابع قواعد اخلاقی نیست. جامعه پای‌بند قواعد اخلاقی و انسانی است، پای‌بند بورکراسی است، در حالی که جرایم پای‌بند این قیود نیستند، سریع حرکت می‌کنند و جامعه با ۱۰ سال یا ۱۵ سال تأخیر به آنها می‌رسد و هر بار که تغییر شکل می‌دهند، جامعه نیز با مشکل جدید مواجه می‌شود. تروریسم هم یکی از این موارد است.

حال باید دید مفاهیم چگونه تغییر پیدا کرده‌اند؟

تحول مفاهیم را در دو قسمت می‌بینیم:

۱- تحول مفاهیم نظری: از جهت مفاهیم نظری تروریسم، جرم داخلی تروریسم تبدیل به یک جرم بین‌المللی می‌شود، یعنی مفهوم جرم بین‌المللی تروریسم خودنمایی می‌کند. البته هنوز قاعده‌ی مسلمی راجع به تروریسم بین‌المللی به عنوان یک مفهوم حقوقی وجود ندارد، چون جرم تروریسم، اولاً و بالذات تا دهه‌ی ۹۰ و تا امروز که هنوز مشخص نشده، یک جرم داخلی به حساب می‌آید، حتی اگر ابعاد خارجی و بین‌المللی داشته باشد.

در میان دو شعبه حقوق کیفری بین‌المللی و حقوق بین‌الملل کیفری در درجه اول تروریسم جزء حقوق کیفری بین‌المللی است، یعنی جرمی است داخلی، زیرا اولاً: نظم عمومی داخلی یک کشور را بر هم می‌زند، ثانیاً: آثار آن از مرزهای آن کشور می‌گذرد. به طور مثال جنگ ابتدا و بالذات نظم عمومی بین‌المللی را به هم می‌زند و این یک جنایت، یا جرم بین‌المللی است. در حالی که قاچاق مواد مخدر به عنوان مثال: اولاً نظم عمومی داخلی را به هم می‌زند، ثانیاً نظم عمومی بین‌المللی را به هم می‌زند.

تروریسم در حال حاضر در حال گذر از مفهوم جرم داخلی و مبدل شدن به یک جرم بین‌المللی است و در نتیجه، در اساسنامه دیوان بین‌المللی کیفری، امکان پیش‌بینی و

تلقی شدن تروریسم بین‌المللی به عنوان یک جرم یا جنایت بین‌المللی قابل محاکمه در مرجع عالی بین‌المللی کیفری به چشم می‌خورد. این تحول جدیدترین تحولی است که از لحاظ نظری در زمینه‌ی تروریسم اتفاق می‌افتد.

اما یک تحول دیگر هم پیدا شده که شاید ناشی از همان تحول باشد و آن این است که، جرم تروریسم و پدیده‌ی تروریسم از شمار جرائم سیاسی خارج می‌شود. ترور یعنی ایجاد وحشت، نه آدمکشی. وقتی می‌گوییم ترور، مثل این است که یکی کشته شده، در حالی که حتماً لازم نیست انسانی کشته شود، مثلاً انفجاری که در قطار زیرزمینی و در ساعات تعطیلی قطار انجام شده، از مصادیق تروریسم است، در حالی که هیچ قربانی انسانی هم نداشته است. قتل هیچ‌گاه جرم سیاسی تلقی نمی‌شود. از وقتی که مقررات مربوط به استرداد مجرمین شکل گرفته قتل از شمار جرائم سیاسی حذف شده، حتی اگر با هدف سیاسی صورت گرفته باشد. در حال حاضر تروریسم هم دارد در ردیف قتل قرار می‌گیرد، یعنی از شمار جرایم سیاسی خارج می‌شود، با اینکه ماهیتاً می‌تواند یک جرم سیاسی صرف باشد.

۲- تحول مفاهیم عملی: مفاهیم نه فقط در تئوری، بلکه در عمل هم تحول پیدا کرده‌اند. سازمانهای بین‌المللی وارد امر مبارزه با تروریسم شده‌اند. این خود یک تحول عملی است. همکاری دولتها به نهایی مورد بحث نیست، بلکه دخالت سازمانهای بین‌المللی در امر مبارزه با تروریسم مورد بحث است.

در بین کشورها می‌توانست کنوانسیونهایی در مورد مبارزه با تروریسم وجود داشته باشد، اما امروزه ورای کشورها، سازمانهای بین‌المللی نیز ذینفع در این قضیه شده‌اند. یعنی در واقع به علت آن تحول تئوریک، چون سازمان ملل خود را مطابق منشور ملل متحد مسئول حفظ صلح و امنیت بین‌المللی می‌داند، برای مبارزه با این پدیده‌ای که نظم عمومی بین‌المللی و امنیت بین‌المللی را دچار مخاطره می‌کند، وارد عمل شده است. در این رابطه قطعنامه‌های شورای امنیت قابل مطالعه است. در مدتی کمتر از دو سال، چهار قطعنامه در رابطه با تروریسم از شورای امنیت صادر شده است. یعنی در فاصله

کمی شورای امنیت را می‌بینید که چهار بار در رابطه با این مسئله تصمیم جدی می‌گیرد. ۱۱ سپتامبر حوادث آمریکا اتفاق می‌افتد، ۱۲ سپتامبر قطعنامه‌ی شورای امنیت صادر می‌شود. یعنی شورای امنیت این اندازه خود را مستقیماً درگیر با این پدیده می‌بیند و در همین راستا نقض قواعد حمایت از تبعه را به دولتها تحمیل می‌کند. این یک تحول خیلی مهم در نحوه‌ی عمل بین‌المللی است. یعنی قاعده‌ی حمایت از اتباع در حقوق بین‌الملل از طرف سازمان بین‌المللی با تحمیل به یک دولت مبنی بر استرداد تبعه‌ی خودش، نقض می‌شود. علی‌رغم قوانین داخلی آن کشور و علی‌رغم عدم وجود یک تفاهم بین‌المللی قطعی راجع به استرداد تبعه.

هیچ‌کجا این مسئله را به صورت مکث و به اصطلاح لازم‌الاتباع نداریم. اگر تصویب‌کنندگان اساسنامه‌ی دیوان کیفری بین‌المللی که به آن ملحق شده‌اند، به ۶۰ کشور رسیدند و لازم‌الاجرا شد و به مرحله‌ی اجرا درآمد، در آن صورت می‌توان گفت که نقض این قاعده به توافق کشورها در جنایات بین‌المللی، فقط نسبت به امضاءکنندگان اساسنامه اعمال خواهد شد.

در حالی که مراجع بین‌المللی قبلاً نقض قاعده‌ی حمایت از تبعه را به یک کشور تحمیل کرده‌اند و حتی قواعد دادرسی داخلی را در این راستا نقض می‌کنند، (در حالی که بزه با نظم عمومی در ارتباط است، دادرسی نیز جداگانه با نظم عمومی در ارتباط است و تصمیم مبنی بر تشکیل دادگاه یک امر مربوط به نظم عمومی است و فقط با حاکمیت است) دولتی در شرایط بین‌المللی ناچار می‌شود، دادگاه و قانون آیین دادرسی خود را در خارج از قلمرو خود مستقر و اجرا کند. اینها تماماً تحولات عملی در برخورد با پدیده تروریسم هستند.

در قضیه‌ی لاکربی هر دو مورد - هم نقض قاعده‌ی حمایت از تبعه و هم نقض قاعده‌ی دادرسی حافظ نظم عمومی داخلی - را دیدیم.

کشوری مکلف شد اتباع خود را پس دهد و کشور دیگر مجبور شد، دادگاه خود را در کشور دیگری تشکیل دهد. هم نقض نظم عمومی کشور محل تشکیل دادگاه و هم نقض نظم عمومی کشور اعزام‌کننده‌ی دادگاه، ولی اینها تحولات عملی در برخورد با

پدیده تروریسم هستند.

جانشین شدن عکس‌العمل‌های حقوقی، با عکس‌العمل‌های سیاسی، یکی از آثار عملی این پدیده است؛ زیرا اصولاً عکس‌العمل حقوقی باید در برابر تروریسم نشان داده شود، در حالی که عکس‌العمل سیاسی نشان داده می‌شود.

از همه اینها مهمتر در این تحولات، جانشین شدن اماره‌ی مجرمیت به جای اصل براءت است که به کلی قواعد حقوقی را در هم می‌پاشد.

در مبحث حقوق کیفری، اولین مطلب، اصل براءت است و نمی‌شود بر اساس امارات کسی را مجرم شناخت، بلکه تنها او را می‌توان مظنون به ارتکاب جرم دانست. ولی در باب مبارزه با تروریسم اماره‌ی مجرمیت وارد صحنه‌ی عمل شده و کنوانسیونهای بین‌المللی به بانکها تحمیل کرده‌اند که اسرار بانکی در ارتباط با مشتریان را تحویل بدهند. به عنوان مثال: اگر کسی بیش از یک مقدار مشخص پول وارد حساب بانکی‌اش شد، باید معلوم شود که آیا از طریق غیر صحیح به دست آورده است؟

به عبارت دیگر، "اصالة الصحة" زیر سؤال رفته است، یعنی به طور مثال زمانی که ۱۰۰ هزار دلار پول به حساب مشتری آمده بانک باید مراتب را به پلیس و به سازمانهای امنیتی اعلام کند، تا آن سازمان دنبال خط پول را گرفته و دریابد که این پول از کدام منبع آمده است.

در برابر جرایم سازمان یافته، از جمله و در رأس همه تروریسم، اماره‌ی مجرمیت در حال حاکم شدن است.

این یک تحول خیلی عمیق و قابل بررسی است، البته اگر به دنبال این تحول هم برویم، یکی از اصول اساسی حقوق، که ضرورت حفظ حقوق و آزادیهای فردی است، زیر سؤال می‌رود، یعنی نظم عمومی در رابطه با تروریسم، حقوق و آزادیهای فردی را نقض می‌کند.

۱- به نظر می‌رسد سوءاستفاده از احساسات و اثرگذاری احساسات در برخورد با پدیده تروریسم به ویژه بعد از حوادث ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ موجب انحراف بحث حقوقی تروریسم از مجرای صحیح خودش شده است.

اگر اقدامات شورای امنیت را نگاه کنید و شتاب زدگی این مرجع را در عکس العمل نشان دادن به این حادثه در نظر بگیرید، به طوری که ۲۴ ساعت بعد از حادثه قطعنامه صادر می‌کند، از خود می‌پرسید بر اساس کدام تحقیق معلوم است که این عمل تروریستی داخلی نبوده است؟ شورای امنیت بر اساس کدام تحقیق ظرف ۲۴ ساعت راجع به تروریسم قطعنامه صادر کرد؟ این انتقاد اول است.

درست است که جرم مهمی اتفاق افتاده، ولی عکس العمل نسبت به آن باید آرام و با ثباتی باشد، چون از آن طرف حقوق و آزادیهای فردی میلیونها آدم با تصمیمات غلط در خطر می‌افتد. کشورها در برابر این حادثه مرعوب شدند، ایران هم جزو این کشورها بود و دو تا سه هفته شعار مرگ بر آمریکا حذف شده بود.

کشورهایی که در شورای امنیت به اتفاق آراء قطعنامه را امضاء کردند نیز مرعوب شدند. در حالی که یک حقوقدان نباید در برابر یک پدیده‌ی حقوقی مرعوب شود، بلکه باید به بررسی و تجزیه و تحلیل به حل مشکل بپردازد.

عکس العمل‌های غیرمعقول چه از نظر عملی و چه از لحاظ تئوری، بعد از حوادث ۱۱ سپتامبر از طرف آمریکا و متحدانش و مرعوب شدگان این حوادث، زیاد به چشم خورد، در حالی که این حوادث نباید معیار و مبنای تصمیم‌گیری حقوقی در مورد تروریسم باشد.

۲- تعیین نشدن حدود و مرزهای تعاریف و مفاهیم مربوط به تروریسم. سؤال این است که آیا در تعریف تروریسم و مفاهیم مربوط به آن باید اتفاق نظر باشد، یا اینکه یک کشور باید تصمیم بگیرد و دیگران به دنبال آن بروند؟ حد و مرز این تعاریف چیست؟ آیا فلسطینی‌ها تروریست هستند یا نه؟ چه کسی تروریست بودن آنها را تعیین می‌کند؟

حدود و مرزهای این مفاهیم باید مشخص شوند تا بتوان عکس العمل‌های حقوقی و

مشروع در برابر این پدیده نشان داد.

۳- منطق تروریسم در نظر گرفته نشده است. عکس‌العملی که در برابر تروریسم در حال حاضر نشان داده می‌شود، باید منطق تروریسم را داشته باشد، یعنی بین منطق تروریسم و منطق عکس‌العمل باید همسویی باشد.

ما در برابر تروریسم، جنگ می‌کنیم، در حالی که منطق جنگ با منطق تروریسم تفاوت دارد. تعاریف، مفاهیم، حدود، ابعاد و اضلاع این دو پدیده به کلی با همدیگر متفاوت‌اند، موقعیت و موضع این دو در عالم حقوق با هم تفاوت دارند.

اعمال منطق جنگ در برابر منطق تروریسم عمل اشتباهی است. این کار انجام شد، یعنی به منطق جنگ توسل پیدا کردیم و این کار هم، کار آمریکا و حقوق‌دانان آمریکایی بود.

به محض اینکه حوادث ۱۱ سپتامبر اتفاق افتاد، این صدا از آمریکا بلند شد که ما در حالت جنگ هستیم و باید عکس‌العمل‌هایمان نیز متناسب با حالت جنگ باشد، ولی از هیچ کجا صدایی نشنیدیم که منطق جنگ با تروریسم متفاوت است.

امروز در صحنه‌ی بین‌المللی منطق جنگ برابر منطق تروریسم حاکم است و این غلط است.

۱- تروریسم را باید به عنوان یک پدیده‌ی اجتماعی تلقی کرد (اعم از داخلی یا بین‌المللی) و در پی شناخت علل و عوامل آن برآمد و مبارزه را ریشه‌ای شروع کرد، نه سرشاخه‌ای و سطحی. مثل: مواد مخدر و استعمال آن که در کشور گسترش پیدا کرده است، اعتیاد زیاد شده است. عده‌ای راه‌حل می‌دهند که معتادین را از بین ببریم یا مجازات را تشدید کنیم. این کار چون سرچشمه را اصلاح نمی‌کند، نمی‌تواند مفید باشد و یک علت گسترش هم می‌تواند این باشد که از روز اول به علل و عوامل توجه نکردیم. تروریسم هم همین‌گونه است، اگر ابتدا به علل و عوامل آن توجه کنیم، مشکلات زیادی را می‌بینیم. خیلی از کشورها با این مسئله مشکل پیدا می‌کنند و خیلی از کشورها نیز

موافق نخواهند بود.

۲- بدون شناخت علل و عوامل تروریسم که یک بحث جرم‌شناسی تروریسم را مطرح می‌کند، هیچ گونه مبارزه‌ای معقول و موفق نخواهد بود. تا به حال در مورد هیچیک از جرایم بین‌المللی یا جنایات بین‌المللی یا جرایم با ابعاد بین‌المللی، جرم‌شناسی وارد عمل نشده است. در حالی که باید این کار را انجام دهیم، یعنی شناخت علل و عوامل را وارد صحنه کنیم.

۳- دولتها باید در تعریف مشترک از تروریسم و تعیین حد و مرز آن تفاهم کنند. حالاً نه همه دولتها، بلکه حداقل دولتهای قوی، بقیه دولتها که دنباله‌رو هستند. این دولتهای قوی هستند که اجازه نمی‌دهند مفاهیم بین‌المللی در این زمینه‌ها شکل بگیرد. به عنوان مثال: در یک ماه پیش شنیدید که سازمان اطلاعات و امنیت آمریکا اعلام کرد: ما ترورهای فردی را در سطح دنیا از سر می‌گیریم، در حالی که آنها هستند که باید در رجه اول با تروریسم مبارزه کنند.

پس دولتها باید در خصوص تعریف، حدود و مشخصات تروریسم دولتها تفاهم کنند و دولتهای بزرگ هم موظفند در این تفاهم پیش قدم باشند.

۴- همکاری دولتها باید در زمینه تعقیب، تحقیق، استرداد یا محاکمه تروریستها به صورت یک الزام بین‌المللی شکل بگیرد. قطعنامه‌ی ۲۸ سپتامبر ۲۰۰۱ شورای امنیت بعد از حوادث ۱۱ سپتامبر این مطالب را پیش‌بینی کرده، ولی ضمانت اجرا ندارد. باید برای این امر ضمانت اجرا در نظر گرفته شود تا کشورها مکلف به همکاری در این امور باشند.

۵- بالاخره مهمترین مطلب این است که منابع مالی تروریسم به طور جدی بازبینی و پی‌گیری شود، اگر این منابع دولتی است مشخص شود، اگر غیردولتی یا مجرمانه است و مثلاً از فعالیت‌های مجرمانه به خصوص قاچاق مواد مخدر یا سایر جرایم است باز هم مشخص شود. در نتیجه با جرایم سازمان یافته از یک طرف و تظلم بین‌المللی پول از طرف دیگر، مبارزه جدی بین‌المللی صورت بگیرد.

کشورهای بزرگ از حفظ بهشت‌های بانکی، یعنی آفشرها (of shore) و بانکهای

خارج از محدوده حاکمیت‌ها و آزادی عمل آنها خودداری کنند. منافع این مؤسسات به جیب کشورهای بزرگ می‌رود و در نتیجه آنها هستند که باید پیشقدم شوند و بهشت‌های جنایتکاران بین‌المللی را تعطیل کنند.

بخش دوم

علوم سیاسی و روابط بین الملل

